داستان دعای امّ داوود (یا دعای اجابت یا دعای استفتاح)

داوود، یکی از سادات بزرگواری است که نسب وی چنین است: داود بن حسن بن حسن بن علیّ بن ابی طالب. مادر وی، امّ خالد بربریّة است که به امّ داوود نیز معروف شده است. امّ داوود، کنیزی صالحه و دایه حضرت صادق علیه السلام بوده و به همین جهت مادر رضاعی حضرت صادق علیه السلام نیز محسوب می شود. منصور عباسی، جناب داوود را دستگیر می کند و با بند و زنجیر به مرکز حکومت خود منتقل کرده و به زندان می اندازد. امّ داوود، مدّتی است که از فرزندش خبری ندارد و پیوسته در حال دعا و تضرّع می باشد، و از اهل دیانت و دعا، درخواست می کند که در مورد فرزندش دعا کنند، اما اثری از اجابت نمی بیند، تا آنکه به عیادت حضرت صادق علیه السلام می رود. بقیه حدیث توسط ام داوود بدین صورت نقل شده است:

بر حضرت صادق علیه السلام وارد شدم و پس از آنکه از احوال حضرت پرسیدم، آن بزرگوار به من فرمود: ای امّ داوود! از داوود که برادر رضاعی او هستم، چه خبر؟ عرض کردم: ای سرور من! مدّت مدیدی است که از او خبر ندارم، زیرا او را در عراق زندانی کرده اند. حضرت فرمود: چرا دعای استفتاح را نمی خوانی؟ دعای استفتاح دعایی است که به واسطه آن، درهای آسمان گشوده می شود، و دعا کننده بی درنگ اثر اجابت را می بیند؛ و کسی که آن را بخواند، پاداشش نزد خداوند جز بهشت نیست. عرض کردم: ای فرزند راستگویان! این دعا چگونه است؟

پس حضرت طریقه خواندن دعای استفتاح را برای امّ داوود بیان می کنند و در انتها می فرمایند:

وَ احْفَظِی مَا عَلَّمْتُکِ، وَ احْذَرِی أَنْ تُعَلِّمِیهِ مَنْ یَدْعُو بِهِ الْبَاطِلَ، فَإِنَّ فِیهِ اسْمَ اللَّهِ الْأَعْظَمَ الَّذِی إِذَا دُعِیَ بِهِ أَجَابَ، وَ إِذَا سُئِلَ بِهِ أَعْطَی، فَلَوْ أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ کانَتَا رَتْقاً وَ الْبِحَارَ مِنْ دُونِهِمَا، کَانَ ذَلِکِ عِنْدَ اللَّهِ دُونَ حَاجَتِکِ، لَسَهَّلَ اللَّهُ تَعَالَی الْوُصُولَ إِلَی ذَلِکِ، وَ لَوْ أَنَّ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ أَعْدَاؤُکِ لَکَفَاکِ اللَّهُ مَئُونَتَهُمْ وَ ذَلَّلَ رِقَابَهُمْ.

ای امّ داوود! آنچه به تو آموختم حفظ کن، و مبادا آن را به کسی بیاموزی که به واسطه آن، باطلی را بخواهد، زیرا اسم اعظم خداوند در این دعا آمده است، همان اسمی که هرگاه به آن اسم درخواست شود، اجابت خواهد شد. پس اگر آسمان ها و زمین و دریاها به روی انسان بسته باشند، و حاجت تو از گشوده شدن آنها بزرگ تر باشد، خداوند راه رسیدن به آن را آسان می سازد؛ و اگر همه جنّ و انس دشمنان تو باشند، خداوند تو را از آزار آنها کفایت نموده و آنها را ذلیل و خوار خواهد نمود.

امّ داوود گفت: این دعا را نوشتم و از محضر حضرت صادق علیه السلام خارج شدم. وقتی نیمه ماه رجب رسید، اعمال را به همانگونه که حضرتش فرموده بود، انجام دادم. آن شب خوابیدم و در اواخر شب، حضرت محمد صلّی

الله علیه وآله و همه فرشتگان و پیامبرانی که نام آنها را در دعا برده بودم، در خواب دیدم. رسول خدا صلّی الله علیه وآله به من فرمود: ای امّ داوود! به تو بشارت می دهم که همه کسانی که دیدی برای تو شفاعت می کنند و تو را به برآورده شده حاجتت بشارت می دهند، لذا خداوند تو و فرزندت را حفظ کرده و او را به تو باز می گرداند.

امّ داوود می گوید: از خواب بیدار شدم، و در فاصله اندکی داوود به خانه بازگشت. از حالش پرسیدم. گفت: تا روز نیمه رجب در غلّ و زنجیر و در بدترین حبس ها بودم. وقتی شب شد، در خواب دیدم که تو(یعنی امّ داوود) روی حصیر نمازت نشسته ای و مردانی در کنار تو نشسته اند که سرهایشان در آسمان و پاهایشان در زمین است، و مشغول تسبیح خدا هستند. یکی از آنان که صورتی زیبا و لباسی پاکیزه و بویی خوش داشت، و گمانم آن است که رسول خدا صلّی الله علیه وآله بود، به من گفت: ای پسرِ پیرزنِ صالحه! خداوند دعای مادرت را در مورد تو مستجاب کرد. پس بیدار شدم و پیک منصور را در کنار درب دیدم. مرا در نیمه شب به نزد او بردند و او دستور داد که زنجیر از دست و پای من باز نمایند. به من احسان نمود، و امر کرد که ده هزار درهم به من بدهند. سپس مرا سوار مرکب نمود تا به سرعت به مدینه بیایم.

امّ داوود گفت: داوود را به نزد حضرت صادق علیه السلام بردم. حضرت فرمود: منصور، خواب امیرالمؤمنین علیه السلام را دیده بود. امیرالمؤمنین علیه السلام به او فرموده بودند: فرزندم را آزاد کن، وگرنه تو را در آتش می اندازم؛ و منصور خود را در حالی دید که گویی آتش زیر قدم هایش می باشد. لذا وقتی منصور بیدار شد، مجبور شد که تو را آزاد کند.

(اقبال الاعمال، ص۱۶۰-۱۶۲ و ۱۶۷-۱۶۸/ بحارالأنوار، ج۴۷، ص۳۰۸-۳۰۹ به نقل از اقبال الاعمال)